

پرسش اول: به نظر می‌رسد که یکی از دغدغه‌های فکری میشل بن سایق نقد تجربه‌ی زیسته‌ی خودش در سازمان‌های چپ کلاسیک است عبور از سازمانهای سانترالیزم انقلابی و و پیش آهنگ انقلابی و مهندسی تاریخ در آنها و به طور کلی رادیکالیزم کلاسیک به آنچه که خود را دیکالیته‌ی نوین می‌نامد، این عبور بر چه مبانی و سازواره‌ی معرفتی بنیان گذارده شده است؟ آیا معرفت او برخاسته از تجربه‌ی خاص چپ ارتدوکس کلاسیک نیست؟

اگر بنا باشد هرکسی را با واژه‌ای یا به قول بن سایق اتیکتی همچون برچسبی روی کالاها شناسایی کنیم، باید برای او دست کم از ده‌ها برچسب استفاده کرد، چیزی که در ارواق هویتی جاهایی که از دین انسان‌ها پرسش می‌کنند جایی ندارد. در این صورت بن‌سایق ناچار است خود را آته (ATHEE) به معنی بی‌دین یا لامذهب، بی‌خدا، خدانشناس و ملحد) یا دست کم یک دهری (ماتریالیست) بنامد. اما ماتریالیستی که استادی ایرانی که خود فیلسوفی هنرمند است که با بن‌سایق آشناست و آثار او را به خوبی می‌شناسد. درباره‌اش نوشته:

«اگر او (بن‌سایاگ) مولوی را می‌شناخت، شاید اندیشه (مولانا) را که پیش از اسپینوزا به تحرک و تموج اندیشه انسان‌ساز- فراتر از انسان اندیشه‌گر- قایل بود، مورد تفحص قرار داده و برگی دیگر بر دفتر «تماشای منظر جهان» خود می‌افزود.» (هاشم سیدی)

و من عرض می‌کنم چنانچه دین و اسلام و مسلمانان را در آداب و مناسک و احکام علمیه و عبادات محدود نکنیم و به جوهر و محتوای اصلی ایمان و خدانشناسی فارغ از صورت آن توجه داشته باشیم، با مفاهیم و گفتمان کنونی اندیشه و عمل در ایران او را می‌توان یک روشنفکر رزمنده از جنس ملی- مذهبی‌ها، یک وحدت وجودی از جنس اسپینوزا، یک هندو از جنس گاندی و یک فعال سیاسی از خود گذشته از جنس مارکس دانست.

متأسفانه او پس از گذشت پانزده سال از انتشار اولین کتابش به فارسی تازه در حال شناخته شدن است. و این شاید تا حدودی از یک طرف ناشی از پیچیدگی گفتمانی‌اش باشد و از طرف دیگر متأسفانه ناشی از انحصار طلبی بعضی روشنفکران ما که در مقالات اینترنتی خود تحت عناوینی همچون «رادیکالیته نوین» که تماماً نقل قول از ترجمه‌های فارسی آثار اوست کوچکترین اشاره‌ای به مأخذ، ناشر و مترجم نمی‌کنند.

پیچیدگی گفتمانی او به نوبه خود از یک طرف ناشی از پیچیدگی اندیشه و شخصیت او و از طرف دیگر ناشی از پرهیز از یکجانبه‌نگری و ساده‌پنداری است.

عقاید، آراء، مواضع، موقعیت و به طور کلی شاکله هر فردی در هر برهه‌ای از زندگی محصول تمام گذشته اوست. انباشتی از تجربیات، مطالعات، مشاهدات وضعیت‌های از سر گذرانیده، تصمیمات اتخاذ شده و دغدغه‌هایش. نمی‌توان هستی امروز فرد را محصول یکی از جنبه‌های زندگی او دانست.

بن سابق زندگی بسیار غنی، پربار و پر تلاطمی داشته. در دهه هفتاد میلادی (پنجاه خورشیدی) اوج جنبش‌های انقلابی و نبردهای پارتیزانی به عنوان یک رزمنده چه‌گواری در آرژانتین به اتفاق همسرش پاتریسیا دوران بسیار دردناک و در عین حال پرباری را در زندان بوئنس آیرس از سر می‌گذراند. بهتر است روایت این رنج را از زبان خودش بشنویم.

«پس فردا آماده عزیمت به سوی بوئنس آیرس، این جنوب، جنوب من که کعبه من شده، به دنبال سرنوشت خود هستم. در آنجا پسر پاتریسیا به تازگی پیدا شده است؛ مرد جوان هجده ساله‌ای که در محله سان میگوئل در کنار جاده کمربندی بوئنس آیرس زندگی می‌کند، یک ماه ونیم پیش بود که ماریانا و رفیق دیگری تغییراً با اطمینان کامل به من خبر دادند که این مرد جوان همان پسر ربوده شده من است؛ و سه هفته پیش نتیجه آزمایشات DNA این مطلب را تأیید کرد.

پایان خوش آیا؟ نه! داستان به این سادگی نیست. آن بچه شیرخواره چند ساعت پس از وضع حمل پاتریسیا در زندان در سال ۱۹۸۰ از آغوش پاتریسیا ربوده شد و یکی از شکنجه‌گران او را با خود برد. خبر داریم که آن مرد «تبهکار» تا آنجا پیش رفت که در آن زمان «رودلف» کوچک ما را به بازدید از محل کار خود می‌برده است. به عبارت دیگر به مرکز شکنجه، جایی که مادر او و دیگران شکنجه شده و شاید هم مادرش در همانجا به قتل رسیده است.

داستان از این قرار است که این مرد، زن خود و فرزند ربوده - خوانده شده‌اش را چنان کتک می‌زده که یک روز همسرش، شریک جرم و در عین حال قربانی این مرد که از دست او رنج می‌کشیده، تصمیم می‌گیرد با این بچه که داستانش را می‌دانسته به تنهایی زندگی کند.

اکنون باید باهم در محضر دادگاه حاضر شوند و این برای رودولفو که بعداً گیلرمو نامگذاری شده، و می‌خواسته از این زن نگهداری کند، دردناک است. چگونه این داستان را تحمل کنم؟ با این همه درد چه کنم؟^۱

آنچه بن سابق اکنون هست نه فقط بازتاب تجربه خاص چپ ارتدکس کلاسیک، بلکه برخاسته از تجربه چند دهه از هیجان‌انگیزترین و شکوفاترین دوران زندگی او در نوجوانی، جوانی و میانسالی است. آرا و راهبردها و راهکارهای مبارزاتی کنونی او نه فقط ناشی از تجربه زیسته خود او بلکه ناشی از انباشت یک قرن تجربیات جنبش چپ، به ویژه جنبش چپ انقلاب مارکسیستی، در رابطه با جهان سرمایه‌داری است که او بیشتر میل دارد به جای واژه سرمایه‌داری از «تمدن کنونی» نام ببرد. فراز و فرودهای جنبه‌های متعدد این چالش‌ها و نزاع‌های

۱. میشل بن سابق، مبارزه، مقاومت و زندگی، آن دوفور مانتیل / حمید نوحی، گام نو، تهران ۱۳۸۱

سیاسی و اجتماعی و تجربیات جهانی طی دو سده اخیر و تاریخ فلسفه پیش از مسیحیت تاکنون را به خوبی درک کرده تا به اینجا رسیده است.

در این میان گرچه از همه اندیشه‌های فلسفی از هراکلیت، سقراط و افلاطون گرفته تا فیلسوفان سده‌های اخیر بهره برده، تعلق خاطر او به مکاتب روانشناسی فروید و لاکان و آموزه‌های فلسفی، اسپینوزا، هایدگر، سارتر، دلوز، فوکو و بدیو شایان توجه است. در حالی که خود را محدود به هیچ یک از این فیلسوفان و روانشناسان نمی‌کند و در قید و بند هیچ آیین و مکتبی قرار نمی‌گیرد.

«تجربه زیسته» او تجربه‌ای در درون جنبش چپ ارتدکس (کلاسیک) نیست. برعکس به زعم بسیاری از مارکسیست‌های ارتدکس و چپ‌های کلاسیک که سراغ آن‌ها را باید بیش از هرکجا در احزاب سنتی مارکسیستی و سوسیالیستی قرن نوزدهم و خود مارکس و انگلس گرفت، و رگه‌هایی از آن در جنبش‌های انقلابی و سوسیالیستی قرن بیستم قابل شناسایی است، استراتژی جنگ‌های پارتیزانی چه‌گوارایی که ریشه در انقلاب کوبا دارد جنبشی ارتدادی یا دست کم تجدید نظر طلبانه نسبت به آموزه‌های اصیل مارکسیستی به حساب می‌آید.

استراتژی کانون انقلابی در منطقه‌ای آزاد شده که از تصادف روزگار در ایران خودمان پیش از آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تقریباً همزمان با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی توسط میرزا کوچک خان جنگلی و یاران دلاور او در گیلان به اجرا گذاشته شد. از درون همین چالش‌ها بود که امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده بنیانگذاران چریک‌ها نظریه «رد تئوری بقاء» و «مبارزه مسلحانه هم‌استراتژی هم تاکتیک» را در رد نظریه و استراتژی حزب توده تدوین و منتشر کردند. احزاب سنتی همچون حزب توده نیز از درون متلاشی شدند.

پویش عمده بن‌سایق عبارت از تلاشی برای برون رفت از بن‌بستی است که تمام جنبش چپ اعم از کلاسیک و چریکی دچار آن شدند. شاید بتوان گفت یک سن‌تر اگر نه راهی دیگر، راه سوم، نه محافظه‌کارانه و نه خودسوزانه.

پرسش دوم: میشل بن‌سایق بر این باور است که استراتژی تصرف قدرت و تغییر در بالا را کافی نمی‌داند و معتقد است که رادیکالیته نوین بدون اینکه نظام جایگزینی ارائه کند به دگرگونی در پایه می‌اندیشد و به کار آمدی آن رای می‌دهد؟ ضمن فهم و همدلی با ایده، سوال اینجا است که آیا در کشورهای در حال توسعه و پیرامونی که دولت نقش بسیار دست‌بالایی از دخالت در امور را دارد و حتی بعضاً سازوکارهای دون‌مدرن وجود دارد و چیدمان مدرن احزاب و قدرت رام نظامات دموکراسی مشروطه و پارلمانی وجود ندارد، این سبک از دگرگونی ما را به کجا می‌برد؟

یک پاسخ ساده و سر راست به این پرسش، پرسش متقابل است یا حل مسئله به روش خلاف ریاضی. و آن پرسش این است که آیا راه حل دیگری در شرایط کنونی جهانی برای کشورهای مورد نظر شما و به طور نمونه در ایران خودمان وجود دارد یا خیر؟ و آن راه حل کدام است. نمی توان به راه های شکست خورده پیشین بازگشت. اما البته بازگشت دیالکتیکی که بر نهاد (سنتز) راه حل های قبلی است ممکن است نتیجه بخش باشد. به اعتقاد اینجانب رادیکالیته نوین بر نهاد و (سنتز) راه حل های قبلی است و یا به زبان آلتوسر که بن سابق نیز بسیار روی آن تأکید دارد گسستی نسبت به اندیشه های پیشین است. گرچه بن سابق زیاد میانه ای با واژه های فایده و حتی نتیجه ندارد. در فلسفه او فایده و نتیجه در خود عمل است نه پیامدهای ساختاری یا سازمانی آن. رادیکالیته نوین سنتز دو قرن چالش میان نیروها یا بردارهای اجتماعی تغییر و ثبات است. گسستی تاریخی با فایده گرایی و قطعیت علمی است. از بخت خوش به نظر می آید این راه حل در کشور خودمان رو به سوی خوش فرجامی دارد. تحولات سه دهه اخیر به رغم ناکامی ها، فراز و فرودها، تلخی ها و آسیب ها و قطع نظر از آن «نمی دانم» بزرگ که بن سابق روی آن بسیار تأکید می ورزد و به رغم موانع بسیار رو به توسعه است.

چنانچه اساس وضعیت اجتماعی را نه در رأس هرم قدرت بلکه به اصطلاح بن سابق، در پایه «قدرت موازی یا جایگزین»^۲ جستجو کنیم می توانیم امیدوار باشیم. به عبارت ساده تر بن سابق «انکشاف وضعیت خوب» را نه امری سیاسی بلکه امری اجتماعی می داند. به این جهت معتقد به در دست گرفتن سکان کشتی قدرت سیاسی نیست و نزاع بر سر آن را بی حاصل می داند. مسئله را این نمی داند که تو برو تا من بیایم، مسئله را رفتن به سوی هدف می داند نه خود هدف. این است که جنبه فلسفی پیدا می کند. در نظر او «ایتاق» جزیره ای برای رسیدن و جا خوش کردن نیست، بلکه مسیری برای رفتن به سوی آن است. جزیره خوشبختی وجود ندارد، خوشبختی در طی مسیر است. این البته چیزی است که به مذاق خیلی ها خوش نمی آمد چون واقعیت سهمگین و شاید تلخی است.

پرسش سوم: میشل بن سابق فیلسوف موقعیت و آزادی است، بر بنای این انگاره مسولیت و مقاومت و اعتراض چگونه معنا می یابد، و چگونه سازمان می یابد و یا به جنبش فراگیر تبدیل می شود؟ وقتی که می گوید زندگی خود تجلای مبارزه است آیا نزدیکی زندگی و مبارزه، آرمان را روزمره نمی سازد؟ آیا مبارزه در زیر سایه ی سنگین سرمایه سالاری فراگیر و سبک زندگی منتج از آن هضم در مناسبات نمی شود؟

منظورتان از هضم را می فهمم و عرض خواهم کرد. اول این که اگر می گفتید جذب یا انحلال بیشتر متضمن مقصود بود. چون در نتیجه فرایند هضم یک چیزی باقی می ماند و طرف هضم کننده را دگرگون می سازد و این اتفاقاً خیلی خوب است. ارگانیزم جاندار است که چیزها را هضم می کند. فرایند هضم شامل جذب و دفع است و

^۲ .Pouvoir alternative

هرجا و توسط هر نظامی که صورت بگیرد خوب است. زیرا نهاد هضم کننده را به سوی عنصر هضم شده دگرگون می‌سازد. و این اتفاقاً یکی از جنبه‌های فلسفی رادیکالیته نوین است. چون معتقد به تأثیر مستمر طرف‌های درگیر در یک ماجرا یا ماجراها است. از این جهت انفعالی نیست. روشی فعال است که لحظه پیروزی را به تأخیر می‌اندازد. چون لحظه پیروزی وجود ندارد. پیروزی در نفس حرکت و در جزء، جزء عناصر. به طور روزمره و لحظه به لحظه رخ می‌دهد.

دوم این که اتفاقاً آرمان قابل تحقق و واقع‌گرایانه می‌تواند در لحظه لحظه زندگی به عبارت بن‌سابق «هم اینجا و هم اکنون» ظاهر شود. اگر چنین شد قابل تحقق و نامیراست در غیر اینصورت توهمی بیش نیست.

پرسش چهارم: در رادیکالیته نوین سخن بر سر این است که در دوران مدرن مبارزات از آن رو به خشونت گرایید که هدف و وسیله هم جنس نبودند و یا هدف ابزارش را توجیه می‌کرد زیرا رسیدن و فتح و موفقیت خود بر ارزش‌ها و اهداف سلطه‌مند می‌شد؟ رادیکالیته نوین چگونه در برابر سلطه از خشونت عبور می‌کند؟ آیا آنچه سابق می‌گوید که عبور از ایده‌ی تضاد و درگیری ما را به جهان‌عاری از خشونت خواهد رساند؟

گمان نمی‌کنم بن‌سابق در پی رسیدن به دنیای عاری از خشونت باشد. همچنان که در مورد عدالت به عنوان یکی از مقوله‌ها یا مفاهیم عالی مورد نظر تاریخ بشریت می‌گوید:

«... عدالت و آزادی برای همیشه مقوله‌هایی دست‌نیافتنی خواهند بود. مقوله‌هایی که نمی‌توانند به مثابه مرحله‌ای نهایی و مسلم وجود داشته باشند. ولی زندگی‌های ما باید به سوی آن حرکت کند و خود را سامان دهد. انسان برای همیشه از وضعیت عدالت مطلق هبوط کرده، تنها با ایفای نقش عادلانه و در لحظه ایفای این نقش، به عدالت به تمام معنی واصل می‌شود. در اینجا هدف مقدم بر عمل نیست، بلکه همزمان و همراه آن است. برای تحقق آزادی در آینده تلاش نمی‌کنیم بلکه این دو در هر اقدامی معطوف به آن‌ها حضور دارند.»^۳

چند نکته مهم در اینجا ارزش یادآوری دارد:

اول: رادیکالیتم نوین در نظریه یا فرضیه‌ای پیشاپیش موجود نیست که باید مطابق مفروضات و راهبردهای آن عمل کرد.

مثل بسیاری نظام‌های اندیشگی و مکاتب فلسفی دوران مدرن و پیش از آن نیست. رادیکالیتم نوین بیشتر وضعیتی داده شده است. جمع‌بندی و نامگذاری پس از وقوع حادثه چیزی شبیه وضعیت پست مدرن و نام‌هایی

۳. میشل بن‌سابق و فلورانس اوینا، حمید نوحی، مقاومت آفرینش است. چشمه، تهران، ۱۳۸۴.

که به سبک‌های هنری و موقعیت‌های تاریخی پس از رویداد آن‌ها داده می‌شود، همچون هنر پست مدرن یا سبک کوبیسم و ... یا انقلاب‌ها که پیشاپیش نه نامی دارند و نه خالق. تنها خالق آن‌ها توده‌های بی‌نام و نشان‌اند. بن‌سائق در سال ۲۰۰۱ (شانزده سال پیش در مصاحبه با آن‌دوفورمانتیل) درباره این پدیده چنین می‌گوید:

«بنیادگرایی جدید که هم‌اکنون درباره آن صحبت کردیم، امروزه تقریباً در همه جا در حال گسترش است، و همچون همیشه مبتکرینی که در قلب ماجرا حضور دارند، برای نظریه‌پردازی از آنچه جریان دارد آماده نیستند. محورهای عمده ماجرا در سیاست قدرت قرار دارد که هدف اصلی آن دیگر حاکمیت، خواست دستیابی به مدیریت اجرایی یا رهبری نیست». در ضمن می‌خواستم توضیح دهم که چرا من از یک ضد حمله صحبت می‌کنم. در سال‌های دهه هفتاد دفتر ماجرای طولانی شصت ساله مبارزه انقلابی متکی بر فرضیه‌ای نظری و عملی که هدف آن تصرف حکومت، یعنی رهبری بود بسته شد. پانزده سال بعد که به دوره فرا مدرن مشهور است، به انکار واقعیت گذشت. با این حال نتوانست مانع جنبش زندگی و آزادی‌خواهی شود که به دنبال راهی جدید بود. با نگاه اندکی نمادین، من ابتدای این ضد حمله جهانی را در روز اول ژانویه ۱۹۹۴ قرار می‌دهم که زاپاتیست‌ها منطقه لاس‌کازاس در جیپاس را تصرف کردند. جنبش‌های انقلابیون بی‌زمین، بی‌سرپناه، بی‌شناسنامه، اما به خصوص یک ذهنیت ضد سرمایه‌داری بیش از پیش گسترش یافته، تقریباً در همه جای جهان ظاهر شد. مجموعه «با این همه» شبکه مقاومت آلترناتیو (جایگزین)، گروه گوارائیت‌های ال‌مات در آرژانتین و جریان‌های دیگری که در این شبکه ادغام شدند، اعضای این گستره ضد حمله چند وجهی‌اند.^۴

دوم: در نظر او «جامعه فاقد بی‌عدالتی جامعه فاقد عدالت است زیرا اولی سایه‌ای از دومی است».

از آنجا که منطق فلسفی عام است، مقوله‌های مشابه همچون خشونت را نیز با همین منطق می‌توان شبیه‌سازی کرد به این معنی که: جامعه فاقد خشونت جامعه فاقد صلح، همزیستی و دوستی است.

پرسش پنجم: رادیکالیته نوین بر این باور است که ایده‌ی دگرگونی باید از دوگانه اصلاح و یا انقلاب عبور کند، به نظر می‌رسد دگرگونی اجتماعی و تلقی جدید از دگرگونی که سابق در پی آن است از توانمندی شبکه‌ای غیر مهندسی عرصه عمومی می‌گذرد؟ در ادبیات چپ نو و فرانکفورتی‌ها اما تأثیر در عرصه عمومی هدف اصلاح قدرت و فشار از پایه را نیز در خود دارد و

^۴ . میشل بن سائق، مبارزه، مقاومت و زندگی، آن دو فورمانتیل/ حمید نوحی، گام نو، تهران، ۱۳۸۱

عرصه عمومی را به مثابه قدرتی در برابر قدرت دولت برای محافظت از حقوق جامعه در نظر می‌گیرد، آیا این موقعیت در تلقی سابق درگیرانه است؟

پاسخ این پرسش مثبت است زیرا رفتارها و مواضع و بسیاری از تحلیل‌هایش نشان می‌دهد همبستگی زیادی با شخصیت‌های چپ نو و مکتب فرانکفورت همچون فرانتس فانون، هربرت مارکوزه، گی دُبر، و تئودور آدورنو دارد. گرچه با برخی چهره‌های اصلی آن‌ها همچون رژی دبره و دانیل کن بنویت میانه‌ای ندارد. برعکس با بعضی دیگر همچون طارق علی و میشل فوکو سمپاتی و گفت و شنود داشته. از طرف دیگر همانگونه که در پاسخ به پرسش‌های دیگر گفتم به قدرت در پایه به عنوان قدرت جایگزین، قدرت موازی یا قدرت پراکنده، برای مهار زدن بر قدرت متمرکز حاکمیت باور دارد. به طوری که کاملاً واضح است که منظور از قدرت در پایه سازمان یافتگی خود جوش مردم در بینهایت ساختار مدنی است.

پرسش ششم: در ایران ما که اکنون عرصه‌ی سیاست نبرد اقتدارگرایی و اصلاح طلبی مایل به دموکراسی است و هنوز چیدمان مدرنی وجود ندارد و فعالیت حزبی تقویم نیافته و دشمنان زیادی دارد چگونه می‌توان رادیکالیته نوین در قامتی ضد حزبی و غیرمرکزگرا به کار بست؟ آیا رادیکالیته نوین می‌تواند محملی برای قوام یافتن جامعه مدنی در ایران شود یا فرجامی در این انگاره متصور نمی‌توان شد؟

رادیکالیته نوین چیست؟ انکشاف اراده مردم برای اصلاحات تدریجی اما بازگشت ناپذیر و از این نظر بنیادی در موقعیت‌های معین به صورتی ریز پرداز و مصداقی (انضمامی). تفاوت این وضعیت با وضعیت انقلابی در یک چیز مهم است و آن فقدان تمایل به براندازی، فقدان مرزبندی میان انقلابی و غیر انقلابی، یا حتی ضد انقلابی است. جنبش‌های فاقد مرکزیت، بدون رهبر و بدون تشکیلات حزبی. برحسب تصادف روزگار، ایران یکی از پیشاهنگان نسبتاً موفق در این عرصه است. از انتخابات سال ۱۳۸۸ به بعد این تجربه به صورت چشمگیر و در ابعاد بزرگ آغاز شد و در چند انتخابات بعدی خود را بیش از پیش تثبیت کرد.

M در اوایل سال‌های پنجاه میلادی، فرانسه در یک خانواده ساده کاتولیک به دنیا می‌آید. غسل تعمید می‌شود. در نوجوانی مقدسین مسیحیت را دوست دارد. با خانواده‌اش به کلیسا می‌رود. به کار عملی علاقه نشان می‌دهد. از پدرش نجاری می‌آموزد. به کار با سنگ هم‌دست می‌زند. به یک مدرسه حرفه‌ای می‌رود و یک سنگ تراش ماهر بیرون می‌آید. به تدریج در مرمت ساختمان‌های معتبر قدیمی به کار گرفته می‌شود. با محیط ویژه کارگری برخورد می‌کند. وارد سندیکا می‌شود. کم‌کم از شور و شوق مذهبی دست می‌کشد. کار عملی‌اش پربارتر می‌شود. اما با اینکه در بازسازی هنرمندانه کلیساهای قدیمی مشغول می‌گردد، دیگر این نمادهای مسیحی جز خطر افتادن از ارتفاع یا قرار گرفتن در معرض سرما و گرما، رابطه‌ای با درون او ندارند. در سندیکایی کمونیستی فعال می‌شود و به روی کار آمدن سوسیالیسم در فرانسه دل می‌بندد. با این همه، سال‌های اول فرانسوا میتران که برای او هیچ فرقی با یک نظام سرمایه‌داری ندارند، مأیوس می‌کنند. بر روی هم رفته لیبرالیسم در روابط مردها و زن‌ها و آزادی طلبی در روابط تنی به سؤال‌های جدی و عمیق جامعه فرانسوی جواب نمی‌دهد، و به‌ویژه می‌تراندسیم هیچ پاسخ علمی و کارساز به فروریزی معنوی، عاطفی این جامعه ندارد. رفته رفته مثل بسیاری از دل‌بستگان ساده‌دل چپ‌گرای فرانسوی، M از حزب و سندیکا دل‌زده می‌شود. همسرش بعد از رابطه با مرد دیگری او را ترک می‌کند. بعد از طلاق، تنها فرزندش در افراط در مصرف هرئوئین می‌میرد. M به الکل پناه می‌برد. از پدر و مادر به آخر سن رسیده‌اش جدا مانده است. نه مسیحیت از اصل جدا مانده، نه حزب، نه سندیکا؛ نه خانواده، نه ته مانده همداستانی برادرانه کارگران، هیچ‌کس و هیچ منادی برای او کاری نمی‌تواند بکند. به زنی دل‌می‌بندد و از الکل دست می‌کشد. دوباره به کار سخت اما پرمایه، چیزی که می‌تواند به روح درمانده‌اش اندکی قرار و نفس بدهد دل‌می‌بندد. اما در جامعه‌ای که معیارهای اصلی‌اش را از دست داده، هیچ چیز دیگر نشان هیچ چیز نیست و بالاخره وقتی دیگر حنای مذهب و سیاست و اخلاق رنگی ندارد، آیا یک حرفه بازمانده از میراث فرهنگی، هنری و مذهبی فرانسه به تنهایی می‌تواند M را نجات دهد؟ حدود بیست سال سوسیالیسم با خون میتراندی که معجونی از سرمایه‌داری مودیانه و چپ‌گرایی سطحی و ریاکارانه است چه گلی به جمال جامعه زده؟ یک روز سرنوشت ساز، M در بالای کلیسایی مشغول کار است. حال خوشی ندارد. باران شدیدی غافلگیرش می‌کند. پایش لیز می‌خورد، اما تعادل خودش را حفظ می‌کند. خیس و سرماخورده، وسط کار، به خانه می‌آید. چیزی میان «یک اتفاق ساده» و «یک صفحه رمان هیجان‌انگیز» در انتظارش است. وقتی به خانه می‌رسد، در اطافی زنش را در آغوش مردی که به زحمت می‌شناسدش غافلگیر می‌کند. شیطانی را از آن گونه که در دل قهرمانان داستایوسکی اطراق می‌کند، زیر پوستش حس می‌کند. آدمیزاده ضعیفی مثل او در این عصر فلک‌زده غربی جز بندگی شیطان، بانک‌ها، بیمه‌ها، تلویزیون‌ها، جراید، تبلیغات تجاری، فروشگاه‌های درندشت و ... چه کاری از دستش بر می‌آید. M تمام توانایی‌اش را با خشمی عظیم معاوضه می‌کند و خاطر خواه زنش را به طرز فجیعی می‌کشد.

نخستین برخورد من با M در زندانی در فرانسه رخ داد. بعد از اقدام به خودکشی ناموفقش، از جانب یک موسسه فرهنگی، مأمور شده بودم تا بعد از چند مصاحبه با او، در جهت دادن و تشویق او به تحصیلات عالی در

زندانی یاری‌اش دهم. اما با موجودی بسیار مایوس، وازده، عصبی، پر از خشم پنهان بر علیه جامعه و سرانجام بی‌آرمان چه می‌توان کرد؟

سه برخورد آغازین من با او به هیچ‌امیدی نینجامید. جز اینکه سرانجام در چهارمین دیدار پذیرفت که به چهار کتابی که برای او آورده بودم نگاهی بیاندازد. در برخورد پنجم هرچند با تردید، در پناه روشنایی ضعیف اما راهنمایی که در صدا و چشمان خسته‌اش، گاه به گاه، حس می‌شد، بالاخره از یکی از چهار کتاب برایم حرف زد. M هرچند با غروری احمقانه مصائب خودش را بالاتر از دشواری‌های زندگی مؤلف کتاب قرار می‌داد و به گونه‌ای حساسیت پنهانی، برای نویسنده، اقبال و سرنوشت بیشتر و بهتری از خودش قائل بود، اما اقرار کرد که اولین باریست که بعد از سال‌های سال دوست دارد مطالعه کتابی را تا آخر ادامه بدهد و علاقمند است تا نوشته‌های دیگر این نویسنده را بشناسد.

قصد مبالغه در نقش یک کتاب در زندگی انسانی محروم و مایوس را نکنیم. بی‌تردید عناصر دیگری در دمیدن نفس امید در جان خسته و بی‌رمق M دست داشته‌اند. او بعد از سال‌ها پوسیدن در زندان به مطالعه و تحصیل علاقه نشان داد. به گرفتن یک مدرک دانشگاهی نائل آمد. به عنوان یک زندانی نمونه شناخته شد. از سه سال تخفیف در حبسش بهره برد. و هرچند زخمی و دل شکسته، بیشتر از همه تنها، اما با تجربه‌ای سازنده از زندان بیرون آمد. حتی اگر عناصر دیگر یاری‌دهنده در پیرامون او را در مجموع به همیشه‌ای به مثال آوریم، برای فروختن آتش جنب و جوش در اجاق سرد زندگی او لاجرم به جرقه‌ای نیاز بود. «Parcours» نوشته میگوئل بنا سایاگ، کتابی ساده، بی‌ادعا که در میان چهار کتابی که به او سپرده بودم، جا داشت؛ چنین نقش سازنده و محتومی را بازی کرد.

بنا سایاگ فرزند خلف زمانه خویش است. میان او و بعضی از انقلابیون جهان سومی که در فرانسه تحصیل کردند و بعدها در تلاطم زندگی عملی، یا مثل پاره‌ای از رهبران خمر سرخ یا آفریقایی، جنایتکار و برادرکش از آب درآمدند، یا پشت پرده با رژیم‌های دست‌نشانده به هم‌زمانی پرداختند، هیچ شباهتی نیست. میان او و به اصطلاح روشنفکرانی که بعد از واژگونی خیال‌های چپ‌گرایان‌شان از راست‌گرایی هم فراتر رفتند، اقیانوسی فاصله است. بنا سایاگ پیش از آنکه به فرانسه بیاید طعم تلخ زندگی خفقان‌آور آرژانتین نظامی‌ها را چشیده و پس از آن، روزهای بسیار دشوار زندان‌های مخوف‌شان را. در این راه چه جنبازی‌ها که نکرده و پیش از آنکه روشنفکر یا اندیشمند بشود در فراز و فرود پر مهیب «فکر» تن و روح خود را به محک چه آزمون‌های جانکاهی که پیشکش نکرده است. او فرزند تجربه زندگی طاقت‌فرسای ملت‌ها یا مردان غیر غربی است که هرچند نظاره‌گر منتقد غرب است اما به میراث سازنده اندیشه و فلسفه غربی نه از سر غرور و نه از سر بلاهت (هرچند غرور؛ چه بسیار، گونه‌ای بلاهت است) به اعتنا نیست. او به همه نمود و ترجمان راهیاب تفکر و فرهنگ جهانی چه فلسفه، چه مردم‌شناسی، چه روانشناسی و روانکاوی می‌پردازد تا در این جستجوی دراز و پراکنده، اینجا و آنجا، گاه بسیار کوچک و به ظاهر ناچیز مردم متفاوت، ملت‌های گوناگون که بدون حزب، بدون برنامه‌ای از پیش تدوین شده،

بدون مدل از بالا آمده، به جنب و جوشی صلح آمیز گرائیده‌اند تا پاسخی هرچند گاه همراه با اشتباه، هرچند مقطعی یا سطحی، اما زندگی ساز بیابد.

ویژگی دیگر تلاش فکری بنا سایاگ اینست که هرچند خواننده و شاهد فعال متون معا صر فلا سفی غربی و بخصوص فرانسوی است، هرچند با فوکو، دریدا، دلوز، بوردیو و لئوتار و امثال آنان آشنایی عمیق دارد، اما نگرانی او نه بدست آوردن کرسی‌ای در کالج دوفرانس است و نه ویتترین دانشگاه‌های آمریکایی در فلسفه و علوم اجتماعی. سخنان ساده و راه جوی او حتی به مذاق گردانندگان رادیوی فرهنگی مهم فرانسه (فرانس کولتور) چه بسا خوش نمی‌آید و بعد از مدتی عذر او را به بهانه میلیتانتیسم می‌خواهند. چراکه جهان و بخصوص غرب امروز به تک گونه‌گی و تک سویی می‌رود.

سیاستمداران و رسانه‌های اجتماعی راست و چپ به هم می‌مانند. مؤسسات بزرگ فرهنگی و انتشاراتی راست و چپ را سرمایه داران جهانی مثل اسباب بازی می‌خرند و کم نیستند به اصطلاح نویسندگان و هنرمندان مشهور که پیاله‌های اشتها و فرصت طلبی را در بزم‌های شبانه صاحبان قدرت و سرمایه به یکسان بالا می‌برند. غرب به تک نوایی و تک جهتی می‌رود. صدایی که آهنگی دیگر می‌نوازد به گوش مسئولین بسیاری از رسانه‌های اجتماعی گرچه تجربه‌ای سنگین در تاریخ چپ‌گرایانه می‌۶۸ دارند، خوش نمی‌آید. در این منظر غم‌انگیز که یک گرمای بیش از حد تابستانی پانزده هزار کهن سال فرانسوی را به سوی مرگ می‌کشاند و شهرهای انباشته از نعمت‌اش هرازگاه شاهد مرگ فقیران و بی‌خانمانان از سرماست و با همه ثروت اقتصادی، معابر عمومی روز بروز از دربه‌دران و بی‌چیزان پر می‌شود، و بدتر از همه، فراتر از فاجعه بی‌بضاعتی مالی، بی‌چیزی و تهی دستی معنوی به ویژه عاطفی مثل طاعونی انسان‌کش پیوندهای حیاتی و اجتماعی را بی‌رمق می‌کند. بناسایاگ راه دیگری را نشان می‌دهد: مسئولیتی شادانه، کندوکاوی خلاق، هر روزه و اندک اندک، در نوشته‌های او راه‌حل‌ها و رهنمودها با بی‌ادعایی به ضعف‌ها، بی‌قراری‌ها، ظرافت‌ها، حساسیت‌ها، هراس‌ها، شکنندگی‌های انسان امروز توجه دارد و دور از خیال‌بافی، آدم از خود جدا مانده و تنهای امروز را به تلاش برای مقاومت در تخریب‌گرایی سرمایه‌داری بی‌رحم جهانی فرا می‌خواند.

بعد از «بحران ارزش‌ها» و «فقدان در ارجح‌ها و مرجح‌ها»، اندیشمندان به حصار «فردیت» رو آوردند. تجدیدگرایی و استقلال انسان به عنوان خودکفایی سوژه اجتماعی چه بسیار به عنوان نمود آزادی تلقی شد. پست مدرنیته به خوش‌باوری‌های ساده‌لوحانه دیگری دامن زد. بناسایاگ این اسطوره فرد و فردیت را به سوال می‌کشد. برای او انسان، چه بخوهد و چه نخواهد، دور تر از مرجعی فرا تاریخی و فرا فرهنگی اتمی از سامانی اجتماعی است. از سوی دیگر او گروه سازی، طبقه سازی و به عبارت ساده‌تر جا دادن انسان در یک توده مصرف کننده اجتماعی را که هدف اصلی نولبیرالیسم پیش رونده است مورد سوال قرار می‌دهد. به نظر او اگر آرمان‌گرایان کلاسیک که جهان را غیر قابل قبول دانسته و برای آنکه همه چیز به یکباره تغییر کند ویران سازی یکجانبه طرز تفکرها را مطرح می‌کردند، به اصطلاح واقع‌گرایان امروزی که جهان را همانطور که هست می‌پذیرند، تنها راه بازمانده «راه آمدن با» یا «ساختن با» آنرا پیشنهاد می‌کنند. او آنچه را «نقطه نظر دیده بانی» می‌نامد و در هر دو

نگرش «ایده آلی» و به اصطلاح «واقع بینانه» آنرا می‌یابد، نمی‌پذیرد. چه این یا چه آن، «نقطه نظر دیده بانی» به آنکسی تعلق دارد که به جهان از جایگاهی خارج از جهان نگاه می‌کند. در این ارزیابی او تجددگرایی و فردیت مستقل را به زیر سوال می‌برد. به طور مثال یکی از دستاوردهای اندیشمندان او «نظریه موقعیت» است. دیگران نیز، چون ژیل دلوز یا آلفرد نورشا وایت هد در اینباره رهنمودهایی داده‌اند، اما نظریه بناسایاگ که به طور ساده براساس این مبنا که هیچ موقعیت کلی و جهانی یا «جهانشمول» وجود ندارد، کندوکاوی عالمانه است در شناخت آنچه که می‌تواند نگرش به جهان موجود باشد بی‌آنکه دیده بانی از درون جهان بگسلد. در این پیگیری او همچنانکه به مطالعات خودش نظر دارد، از تجربیات گذشته در مبارزات پر خطر آرژانتینی و فعالیت اجتماعی در فرانسه امروز توشه می‌گیرد. بر دست‌مایه‌های کهن و امروزی فلسفه دست می‌زند. اندیشه ارسطویی را بی‌نقص نمی‌داند و آنجا که لازم است به تفکر نو افلاطونی نیز متوسل می‌شود. از نگاه او مقاومت در برابر مشکلات زندگی، تلاشی حسرت بار و غم‌انگیز نیست. به گونه‌ای اسپینوزایی در هر تکاپویی باید در جستجوی شادمانگی مختص آن بود تا هر ایستادگی به گونه‌ای خلاقیت بدل شود. آدمی بسان هنرمندی کوچک، سازنده همه لحظات خود است. فراتر از او، مستقل و خارج از تمایل او هزار و یک «موقعیت» گونه‌گون در کمین او نشسته‌اند که هر کدام مشخص و معین‌اند. هرچند میان آنان یکجور «ناکاملی» وجود دارد. این «ناکاملی» اما یک عیب یا کمبود نیست. بلکه خود موقعیتی دیگر است، یک مرحله از سامان‌دهی دیگر. هرچند «زمان و مکان» ابعاد اصلی باز نمودی یک «موقعیت» هستند، اما واقعیت هیچگاه چیزی بسته و ساکن نیست. اگر بنا ساسایاگ مولوی را می‌شناخت، شاید اندیشمندی را که پیش از اسپینوزا به تحرک و تموج اندیشه انسان‌ساز - فراتر از انسان اندیشه‌گر - قائل بود، مورد تفحص قرار داده و برگی دیگر بر دفتر «تماشای منظر جهان» خود می‌افزود.

سال‌ها بعد از تجربیات سیاسی و فرهنگی همه جانبه در جهان، پس از آزمون تلخ و بی‌بار کمونیسم، پس از به باد رفتن امیدهای واهی آرمان‌های مثلاً اومانستی، پس از پرده بالارفتن چپاول سرمایه داران بزرگ آمریکایی و غربی از توده‌های ساده دل و طبیعت و زمین مظلوم آنان، پس از برملا شدن قدرت‌یابی‌های بسیاری از نظامیان، فن‌جویان، دانشمندان... چشم آنانکه در مقابل نیروی کوری که به مرگ و تخریب می‌انجامد، دل به سازندگی، آفرینش و شادمانی زندگی بسته‌اند، به دنبال کوره راه‌های اینجا و آنجا است: دهقانان بدون زمین آمریکای لاتین، مادران عزادار الجزایری و آرژانتین، کودک - سربازهای بازمانده از جنگ‌های عقیم آفریقایی و یا محرومین اروپایی که بیشتر از غذای گرمی که مؤسسات مختلف توزیع می‌کنند، احتیاج مبرم به محبت و عشقی فراموش شده دارند، چشم براه تک و توک رهروان بی‌ادعا، اما پر جوش و خندان این کوره راه‌ها هستند. بی‌تردید امروز یا فردا بسیاری از این کوره راه‌ها به هم می‌پیوندند. بی‌تردید بسیاری از این راه‌روندگان در تنگاتنگ راه به همداستانی و یاری یکدیگر می‌شتابند. در پیچ و خم‌ها توشه راه‌شان را با هم قسمت می‌کنند و هر رونده‌ای کوره راهی را گشاده‌تر و همراه‌تر می‌کند. در برابر وعده‌هایی خیال‌پردازانه که چه از سر قدرت طلبی و چه از سر بی‌دانشی به آدمی داده شد و نصیب و او نگشت، در برابر گمان‌های واهی فرداهایی که پشت در همه تقویم‌های جهان ماندند، در برابر خوشبختی جویی‌های تبلیغاتی سیاست و سرمایه، بناسایاگ به امروز و انسان شکننده جهان فعلی نظر

دارد و رهنمودهای او برای آن است که از دل این «شکنندگی»های شادمانه امید به زندگی، به مقاومت خلاق، شکل استوار به خود بگیرد.

هاشم سیدی

مترجم فارسی آثار بن‌سایق^۵ به خود جرأت داده بر حسب تعلق خاطری که به خلق گفتمانی اثر گذار در جامعه روشنفکری مسلمان امروز ایران داشته برداشت‌های خود را که نتیجه مطالعه آثار و درک حضوری (از نزدیک) او است، به شرح زیر تقدیم خوانندگان ایران فردا نماید. در عین حال چون این یادداشت در شرایطی اضطراری (بسیار سریع) انجام شده، خوانش آن نیازمند قدری تساهل و همدلی است.

جستارهایی مفهومی از اندیشه‌ها و مواضع اجتماعی - سیاسی میشل بن‌سایق و هم‌پیوندی آن‌ها با بعضی مفاهیم و گزاره‌های عرفانی است.

۱. جامعه مدنی یعنی حاکمیت متقابل پایه

۲. ابدی بودن آثار حیات

۳. عدم جدایی مرگ و زندگی

۴. بافته شدن زندگی و سرنوشت

۵. انسان از یک طرف محصول موقعیت و از طرف دیگر محصول آگاهی است که آن نیز به طور دیالکتیکی محصول موقعیت است.

۶. نظام سرمایه‌داری بخشی تفکیک ناپذیر از تمدن کنونی است و در فرد آدم‌های این دوران لانه دارد.

۷. آزادی واقعی در چگونگی روبرو شدن انسان با تقدیر خویش است.

۸. قدرت مهبط ضعف و فساد است.

۹. تناقض حکومت با اقتدار.

۱۰. وجود، خیر مطلق است.

۱۱. اصالت هستی و عدم وجود نیستی (وجود سراسر نیکی است. بدی وجود ندارد).

۱۲. وجود قائم به خیر شر (شیاطین و بدی‌ها).

۱۳. گرایش به فلسفه خدا - طبیعت اسپینوزا

۱۴. دلادلی نیک و بد.

۱۵. آزادی انسان در تطابق با تحولات پیش‌رونده.

۵. به ترتیب تاریخ نشر:

- مبارزه، مقاومت و زندگی، نشر گام نو

- مقاومت آفرینش است، نشر چشمه

- گسست‌های اندوهبار، نشر صمدیه (چشم انداز ایران)

۱۶. همواره باید جایی برای یک نمی‌دانم بزرگ باقی گذاشت: (مفهوم قرآنی غیب).
۱۷. رد دانای کل (اعم از فرد یا حزب و سازمان و تشکل): دانای مطلق خداست. همه چیز را همگان دانند. (فرهنگ مردم و ادیان).
۱۸. موقعیت همه چیز را می‌سازد از جمله بازیگران و اندیشه‌ها را.
۱۹. عدم تناقض مقاومت و شادی و نشاط:
- وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران: ۱۳۹)
۲۰. جانبازی برای عالی‌ترین اهداف لزوماً بهترین عمل (صالح) نیست. (در مفهوم جهاد اکبر و اصغر).
۲۱. نقش همدلی در تربیت و احیای شخصیت (مکتب روان‌درمانی مبتنی بر همبستگی)
۲۲. طرد خواست و آرزو (آرزو تیره عقل است. علی(ع)).
۲۳. پذیرش مسئولیت روشنفکر (پیمان گرفتن خدا از دانشمندان که در برابر گرسنگی مظلومان و شکم‌بارگی ستمگران سکوت نکنند، علی(ع))
۲۴. ساخت به جای تخریب، اثبات به جای نفی، کاشتن به جای از جا کردن.
۲۵. یگانگی سوژه (فاعل شناسا) و ابژه (موضوع شناسایی)
۲۶. هر انسان موجود منحصر به فردی است که کائناتی در درون خود دارد. (مفهومی سقراطی و قطعه‌ای منسوب به علی(ع) که:
- اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
- آیا گمان برده‌ای که جسم کوچکی هستی؟ خیر در تو عالم بزرگی نهفته است.